درباره رابطه با کشور خاصی تصمیم خاصی داشته باشد. اگر مجبور نمی‌شد دست به هیچ کاری نمی‌زد. یعنی مانیفستی از قبل وجود نداشت.

آیا فقط دولت موقت و شورای انقلاب تصمیم‌گیری می‌کردند؟

واله: شاید اینها بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی داشتند اما این تصور درست نیست که فقط این نهادها در عمل تأثیرگذار و تعیین‌کننده بودند. شرایط ابتدای انقلاب بسیار بی‌ثبات بود. مراجع و روحانیون، بخشی از نیروهای سکولار که سابقه مبارزات سنتی با رژیم گذشته هم داشتند و همچنین برخی از نیروهای چپ و نیز چپ‌نماها از جمله گروه‌ها و جریان‌های تأثیرگذار به حساب می‌آمدند.

به‌نظرمی‌آید که دیدگاه جریان چپ جزو تفکرات غالب بود.

واله: بله فضای روشنفکری ایران کلاً چپ بود. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ چپ غلبه داشت. در کادر رهبری انقلاب ایران همه نیروهایی که اشاره داشتم دخیل بودند ولی چپ ارتدوکس حضور نداشت. چپ دگردیس شده اما حاضر بود، زمانی نسبتاً طولانی طی شد تا تمرکز قدرت صورت گرفت اما یک نکته باید تأکید شود: امام که بعدها رهبر بلامنازع و در واقع تعیین‌کننده مسیر اصلی کشور شد، با امریکا تعارض جدی داشت. این تعارض هم به سال ۱۳۴۲ بازمی‌گردد. امام بر این باور بود که امریکا ادامه جریان امپراتورگرایی در تاریخ است و جای انگلیس شکست خورده را در سیطره بر ایران از حالا گرفته است. همچنین تصور می‌کرد که ایران به دست امریکا اشغال خواهد شد اما نه اشغالی که چیزی هم گیر ایران بیاید بلکه همه سودش فقط به جیب امریکا خواهد رفت. چنین بدبینی شدیدی به امریکا داشت. بنابراین امام معتقد بود که باید در رابطه با امریکا بسیار محتاط بود. این تصور بعدها با تحولاتی که رخ داد بروز یافت.

روند مناسبات میان ایران و امریکا تحت تأثیر چه اتفاقاتی دچار شکاف جدی شد؟ اشغال سفارت امریکا در این روند چه پیامدهایی به‌جای گذاشت؟

متقی: انگاره‌های ذهنی مقام‌های ایرانی از مهر ۵۸ به بعد نسبت به امریکا تغییر کرد. نکته اول تجربه کودتای ۲۸ مرداد و نکته دوم الگوی رفتاری امریکا در برخورد با انقلاب‌ها بود. الگوی رفتاری امریکا در برخورد با انقلاب‌های سیاسی از جمله مدلی که آنها در ارتباط با انقلاب کوبا در پیش گرفتند و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری حادثه خلیج خوک‌ها را به وجود آوردند در ذهنیت تاریخی انقلابیون ایرانی وجود داشت. این دو مؤلفه ذهنی با یک واقعیت عینی روبه رو شد. واقعیت عینی نشان می‌داد که امریکایی‌ها در خاک ترکیه در حال سازماندهی گروه‌های وابسته به حکومت شاه هستند. فرماندهان نظامی شاه در آنجا کار سازماندهی را عهده‌دار شده بودند و از طرف دیگر آشوبی که در کردستان و ترکمن صحرا و سیستان بلوچستان ایجاد شده بود، یک نوع منازعه علیه انقلاب را به وجود آورده بود.

این تجربه تاریخی ایران و کوبا با واقعیت‌های عینی که در ایران وجود داشت و مربوط به بحران‌های امنیتی حوزه‌های جغرافیایی خاصی بود منجر به شکل‌گیری این تفکر شد که امریکا در صدد یک کودتای جدید در ایران است و مرکزیت سازماندهی این کودتا هم با توجه به پیشینه تاریخی این کشور، سفارت امریکا است. بنابراین این ذهنیت به وجود آمد که ایران می‌تواند یک نوع اقدام پیشگیرانه را انجام دهد. اقدام پیشگیرانه بخشی از واقعیت حقوق بین‌الملل است یعنی اگر شما این ادراک را داشته باشید که یک کشوری اقدام امنیتی علیه کشور شما انجام می‌دهد قبل از انجام این اقدام، شما می‌توانید اقدام متقابل را انجام دهید. اشغال سفارت امریکا در ایران با دو واکنش از سوی مقام‌های واشنگتن رو به رو شد که رادیکالیسم ایران را تشدید کرد. یک، قطع رابطه دیپلماتیک و دوم، حمله نظامی امریکا به ایران بود و این اتفاقات حتی منجر به این شد که سایرونس ونس (وزیر خارجه وقت امریکا) براساس اقدام دوم استعفا دهد. علاوه بر ایران در هیأت حاکمه امریکا هم درباره این مناسبات دوجانبه اختلاف نظر وجود داشت؛ اختلافاتی که ماهیت ساختاری داشت. تضادهای ونس و برژینسکی این شرایط را ایجاد کرد یعنی به همان گونه‌ای که در ایران زمینه‌هایی شکل گرفت تا بازرگان استعفا دهد به همان گونه هم رئیس دیپلماسی امریکا که یک تکنوکرات در حوزه سیاست خارجی بود، استعفا داد و به جای وی یکی از دوستان برژینسکی به نام ادموند ماسکی عهده‌دار مسئولیت وزارت خارجه شد. همیلتون جردن در کتاب «بحران» می‌گوید: «ما به این نتیجه رسیدیم که به این بازی اختلاف نظر پایان دهیم» بنابراین کارتر اصرار زیادی برای ماندن ونس نداشت. همان طور که امام از بازرگان خواهش نکرد که در پست خودش باقی بماند، یعنی در هر دو کشور روند به سمت رادیکالیزه شدن پیش رفت. شاید اگر نقشی که شورای امنیت ملی امریکا و برژینسکی در ارتباط با پذیرفتن شاه ایفا کرد، انجام نمی‌شد این امکان وجود داشت که اقدام دانشجویان خط امام هم در اشغال سفارت انجام نشود.

> متقی: مقام‌های عالیه کشور در ابتدای انقلاب معتقد به ارتباط با امریکا بودند
>
> واله: امام (ره) با امریکا تعارض جدی داشت. این تعارض هم به سال ۱۳۴۲ بازمی‌گردد. امام بر این باور بود که امریکا ادامه جریان امپراتورگرایی در تاریخ است و جای انگلیس شکست خورده را در سیطره بر ایران از حالا گرفته است

آقای واله آیا اقدام به اشغال سفارت امریکا که زمینه‌ساز چالش‌های بعدی تهران و واشنگتن شد، گریزپذیر بود؟

واله: معتقدم مسأله اشغال سفارت امریکا را از سه بعد علل، ابعاد حقوقی و نتایج و پیامدهای آن می‌توان مورد بررسی قرار داد. این مسأله‌ای که شما اشاره داشتید مربوط به علل آن است که آیا قابل پیشگیری بود یا خیر که جواب من این است بله قابل پیشگیری بود، اما قابل پیشگیری به این معنا که آیا امریکایی‌ها می‌توانستند به شاه مجوز ورود به امریکا بدهند یا خیر. معتقدم قضیه خیلی پیچیده‌تر از اینها است و زوایای کوری دارد. یک واقعیت این است که در هیأت حاکمه دو طرف نسبت به رابطه تهران و واشنگتن اختلاف نظر وجود داشته است. فضای رادیکال چپ در ایران خیلی قوی بود، ایده‌هایی برای مهار این تفکر در ایران وجود داشت.

از منظر حقوقی، اشغال سفارت با موازین حقوق بین‌الملل و معاهدات جاری آن زمان و حتی با موازین فقه سنتی جز عناوین ثانیه سازگاری نداشت. از منظر نتایجی هم که در سیاست خارجی ایران داشت، بسیار مهم بود اما تأثیراتش منفی بود. ما درباره حادثه‌ای صحبت می‌کنیم که در زمان وقوعش جهان دو قطبی بود و ایران جزو اردوگاه غرب تحت حاکمیت امریکا بود.

در آن شرایط معنای این حرکت آن شد که ایران آخرین میخ را به تابوت وابستگی سیاسی‌اش زد اما بعدها عوارض دیگر این اقدام هم ظاهر شد. انقلاب ایران انقلابی بود که با تیر و تفنگ و گلوله شروع نشد و با آنها پیروز نشد، انقلابی بود که با کلام و منطق پیش رفت. تصویری که در دنیا ایجاد شده بود این بود که انقلاب ایران یک حرکت مدنی بسیار بزرگ پرمعنایی است که بعد دینی هم دارد. یعنی بازگشت دین به صحنه سیاست در جامعه به شکلی کاملاً قابل پذیرش. انفجار نور بود اما متأسفانه بعد از اشغال سفارت یک حرکت خشن انتقام‌جویانه جلوه گر شد.

ایران در دولت آقای هاشمی، در شرایطی قرار گرفته بود که مختصات جدیدی حاکم شده بود؛ جنگ ایران و عراق به عنوان یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های قرن تمام شده بود و شرایط اقتصادی در موقعیت مطلوبی قرار نداشت. آقای هاشمی در چنین شرایطی رویکرد سازندگی را انتخاب کرد منتهی یک وجه این رویکرد با دیپلماسی تلاقی پیدا کرد.

واله: آقای هاشمی ناچار بود نه اینکه انتخاب کرد.

تفاوت رویکرد دیپلماسی ایران در دوران سازندگی با سال‌های پیش از آن چه بود؟ دولت آقای هاشمی به برقراری رابطه با کشورهای غربی متمایل شد و اروپای غربی هم نقطه شروع این تعاملات بود. علت این تغییر رویکرد چه بود؟

متقی: آقای هاشمی محور اصلی پیروزی رادیکالیسم در ایران بود اگرچه امروز ذهنیتی که از ایشان وجود دارد، این است که خیلی لیبرال بوده و کنش مسالمت‌جویانه‌ای داشته است اما حوادث انقلاب غیر از این را می‌گوید. جابه‌جایی قدرت و اتخاذ تصمیمات اساسی در هر دو زمینه سیاست داخلی و خارجی با نقش محوری آقای هاشمی انجام گرفته بود. زمانی که امام بر این موضوع تأکید داشت که حزب جمهوری اسلامی باید با بنی صدر کار کند و قدرت دولت را بپذیرد و روحانیت در حاشیه نقش نظارتی داشته باشد، مسائلی مانند تجربه، مشروعیت و متقاعد کردن گروه‌ها و افرادی که در دهه اول انقلاب، محوریت ساخت قدرت ایران را داشتند، مطرح و آقای هاشمی رهبری رادیکالیسم را عهده‌دار شد. ایشان در شروع و مدیریت بسیاری از بحران‌ها که در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ شکل گرفت، نقش داشت اما از آنجایی که نقش آقای هاشمی فراتر از نقش یک رئیس مجلس بود، موقعیت ویژه‌ای در حوزه مدیریت دولت هم ایفا می‌کرد. یعنی اگر آقای هاشمی نقش مؤثری آن هم با رویکرد مبتنی بر حمایت از رادیکالیسم نداشت هیچ‌گاه میرحسین موسوی نمی‌توانست در کابینه سال‌های ۱۳۶۰ تا ۶۸ به عنوان نخست‌وزیر ایفای نقش کند. اواسط دهه ۱۹۸۰ اداره جنگ و مدیریت امور داخلی کشور فضایی را ایجاد کرد که حفظ یک ساختار سیاسی به اولویت آقای هاشمی تبدیل شد و حفظ ساختار سیاسی بدون انگیزه‌های انقلابی و بهره‌گیری از نیروهای تکنوکرات و بروکرات حاصل نمی‌شد.

یعنی از یک فرد ایدئولوژیک به یک فرد عمل‌گرا تبدیل شد؟

متقی: بله؛ به همین دلیل است که غربی‌ها آقای هاشمی را نخستین شخص عمل‌گرا در ساختار قدرت ایران در سال‌های دهه ۱۹۸۰ که رادیکالیسم را گسترش داد می‌دانند زیرا هدایت اصلی سیاست خارجی ایران در رابطه با امریکا و اروپا توسط ایشان انجام گرفت. در این راستا موضوع مک فارلین در سال ۱۹۸۶ را باید یک نقطه عطف دانست. فکر می‌کنم آقای هاشمی در آن دوران در چارچوب مبادله‌ای که بین ایران و امریکا انجام گرفت، نتایج مطلوبی هم به دست آورد و همین امر ایده همکاری با جهان غرب را به نوعی گسترش داد.

بعد از جنگ یک تنش اساسی میان ایران و جهان غرب بویژه با امریکا به وجود آمد که این روابط تیره در دولت سازندگی به سمت و سوی تنش‌زدایی رفت... به نظر شما چه عواملی در پیگیری تنش‌زدایی سوای حضور آقای هاشمی تأثیرگذار بود؟

متقی: ساخت قدرت در ایران از سال ۶۸ با تغییراتی روبه رو شد که طی سال‌های ۶۵ به بعد به وجود آمده بود و ما هیت زیرپوستی و محدود داشت اما از سال ۱۳۶۸ به بعد اولاً جهان غرب الگوهای محدودکننده و سیاست تهاجمی‌اش را در ارتباط با ایران کاهش داد؛